

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۴ (پیاپی ۲۱) زمستان ۸۷

طبیعت و عناصر آن در شعر امرؤ القیس* (علمی - پژوهشی)

دکتر ناصر محسنی نیا

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

محمد حجت

مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

چکیده

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت، طبیعت و پاره ای از عناصر مهم آن در شعر امرؤ القیس، شاعر پرآوازه عرب در دوره جاهلیت است. بی گمان وی بزرگترین و معروفترین شاعری است که پیشوای سایر سراینندگان در آن روزگار به شمار می رود.

در این رهگذر اهتمام بر این است که مطالبی در باب قبیله و حرفه این شاعر عرب در کنار بررسی آثار و اشعار او ارائه شود. به علاوه مهمترین مبحث یعنی طبیعت در شعر امرؤ القیس (شاعری که برای اولین بار با استفاده از اجزای طبیعت، تشبیهات حسی زیبایی آفرید) بطور مفصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: امرؤ القیس، شعر جاهلی، طبیعت در قصیده، اسب و شب و بیابان در شعر عربی.

مقدمه

طبیعت رکن بسیار مهمی است که در شعر شاعران به زیبایی نمود یافته است و هرگز اجزا، عناصر و اهمیت وجودی آن را نمی توان نادیده گرفت. نگاهی به تاریخ ادبیات منظوم نشان می دهد که هر چه به آغاز دوره شعر و شاعری نزدیکتر می شویم، تأثیر طبیعت جلوه بیشتری دارد. این تأثیر پذیری از طبیعت را در شعر شاعران ایرانی و عرب می توان دید.

در اوایل قرن سوم هجری در ایران سبکی به نام سبک خراسانی ایجاد شد که تا اوایل قرن ششم هجری تداوم یافت. بطور کلی شاعران این سبک، طبیعت گرا بودند و زیباترین جلوه های طبیعت را در دیوان شاعرانی همچون منوچهری، فرخی، عنصری و... می توان یافت تا جایی که مقولات غیر حسی و غیر طبیعی جای آن را در دوره های بعد گرفت.

در اینجا سخن از ادبیات منظوم عرب است. ادبیاتی که شاعران طبیعت پرداز آن، قبل از ظهور اسلام و حتی در دوره جاهلیت به این امر مهم یعنی استفاده از ارکان طبیعت برای زیبایی آفرینی در شعر دست یازیدند. آنچه سبب علاقه شاعران جاهلی به طبیعت بوده، دسترسی و نزدیکی آن به شعر ساده دوره جاهلیت است. صحرا، بیابان، سنگ، صخره، گوسفند، شتر، خورشید، ماه، دریا، رودخانه، گرگ، شغال و...، همگی از عناصر طبیعی است که در شعر آن دوره راه یافته است. شعرای دوره جاهلیت بطور اعم به دو گروه تقسیم شده اند: ۱- شعرائی که پیشه و حرفه آنها دزدی و راهزنی بود که به صعالیک معروف بودند. ۲- شاعرانی که حرفه ای، غیر از راهزنی داشتند.

این شعرا به اعتبار شهرتشان آن گونه که در کتاب الوسیط (الوسیط، ص ۸۴) آمده است به سه طبقه تقسیم می شدند: ۱- امرؤالقیس، زهیر و نابغه ۲- اعشی، لید و طرفه ۳- عنتره، عروه، درید و مرقدش

همه این شاعران به دلیل سکونت در طبیعت بکر عربستان کاملاً تحت تأثیر آن بودند و از جلوه های فراوان آن در شعر خویش بهره گرفته اند.

نگاهی به زندگی امرؤالقیس

ابوالحارث حندج بن حجرالکندی (معلقات سبع، ص ۱۱)

او معروفترین شاعر دوره جاهلیت و سرآمد و مفاخر شاعران عرب جاهلیت بیابانگرد است تا جایی که معلقه اورابنا به روایتی بر دیوار کعبه نصب، و از آن تجلیل می کردند. برخی معتقدند چنین شاعری وجود نداشته و آنچه به عنوان شرح زندگی از او ارائه شده، تشخیص و عینیت دادن به رویدادهایی است که آن قدر مهم است که نمی توان آنها را در قالب واقعیت محض

وبا ذکر حادثه سازان واقعی عرضه کرد. حال بدون نقد این نظر (تأیید یا رد آن) به خلاصه ای از زندگی شاعر اشاره می شود. امرؤ القیس ملقب به الملك الضلیل (تاریخ ادبیات عرب «الوسیط»، ص ۸۵) فرزند حجر، پادشاه کنده بود. کنده امیر نشینی در عربستان عصر جاهلی است. در حدود سال ۵۰۰ میلادی (حدود یک قرن پیش از اسلام) در نجد متولد شد. دوران کودکی خود را بین خانواده و در رفاه و آسایش سپری کرد. از جوانی سرودن شعر را آغاز کرد و از همان زمان وارد مسائل غیر اخلاقی و فسق و فجور شد. وی لذت جویی، خوشگذرانی و ماجراهای عاشقانه خود را به دور از حیا و حرمت وارد اشعارش کرد تا جایی که پدر او را از خود براند، نه به این دلیل که اشعار او سرشار از ابتذال است بل از این جهت که از دیدگاه پدر، تشبیب به نساء دون شأن او و امثال او، و منزلت شاهان و شهزادگان بود (الوسیط فی الادب العربی، احمد اسکندری ضراء).

پس از ترک خانواده، امرؤ القیس با دوستان شراب و شکار و غنا و خوشی و افراد لابلایی که همواره گرد او بودند (تاریخ ادبیات عرب «الوسیط»، ص ۸۵) شروع به گردش در بیابانها کردند؛ گاه در کنار آبگیری می نشستند و شراب می نوشیدند و شعر می گفتند. در همین اوقات، آن گاه که با یاران خویش در یکی از مرغزارهای شام (تاریخ ادبیات زبان عربی، الفاخوری، ص ۵۶) یا یمن (تاریخ ادبیات عرب نام دقیق معلقه را دهون واقع در شام ذکر کرده است). مشغول خوشگذرانی بود از قتل پدرش به دست بنی اسد آگاه شد؛ با خویش گفت پدرم در کودکی مرا رها کرد، حال که من به جوانی رسیده ام، انتقام خون خود را به من واگذار کرد. بدین ترتیب امرؤ القیس شراب و شکار را رها، و نسبت به انتقام خون پدر قیام کرد. بنی اسد که از قصد او مطلع شدند، پیکهایی را به سویش روانه کردند تا از او مهلت گیرند یا از وی بخواهند که جنگ را رها سازد و به قصاص قاتل یا گرفتن دیه و پذیرش عذر خواهی آنان بسنده کند؛ اما امرؤ القیس که قصد داشت، بنی اسد را گوشمالی در خور دهد و دریایی از خون به راه اندازد، پیشنهاد آنان را نپذیرفت. در جنگی که میان امرؤ القیس و یاران او با بنی اسد در گرفت، بنی اسد به یاری پادشاه حیره بر او چیره شدند و قبایلی که به او وعده یاری داده بودند از کمک به او سر باز زدند و او ناچار به سوی بیزانس حرکت کرد و به ژوستینین پناه برد.

امپراتور بیزانس از این شاهزاده عرب به گرمی استقبال کرد و به او وعده یاری داد؛ اما هرگز به وعده خود جامه عمل نپوشاند. وی نیز بیزانس را ترک کرد و به سوی دیار خویش به راه افتاد، اما از شدت سختی و اندوه در نزدیکی شهر «انقره» (آنکارا) بیماری آبله وجودش را فرا گرفت و در همان ناحیه در سال ۵۴۰ میلادی و بعد از حدود چهل سال زندگانی پر فراز و نشیب، دنیا را وداع گفت.

آثار امرؤ القیس

بیشتر آثار این شاعر از بین رفته و تنها از میان اشعارش دیوانی با ۲۵ قصیده و چند قطعه کوچک باقی مانده است که شهرت جهانی دارد و به چند زبان مهم از جمله لاتین و آلمانی ترجمه و چاپ شده است.

معروفترین بخش اشعار امرؤ القیس، معلقه ۸۰ بیتی اوست که در بحر رمل سروده شده است و چند تن از استادان معروف ایرانی آن را شرح کرده اند.

در آوازه این قصیده همین اندازه بس که به زبانهای روسی، لاتین و فرانسه ترجمه شده است. این قصیده معروف «روز داره جلجل» نام دارد که شرح ماجرای عاشقی امرؤ القیس بر دختری بنام عنیزه است.

قصیده معروف روز داره جلجل علاوه بر سایر محاسنش، نکته دیگری را نیز در ذهن روشن می‌سازد و آن پرده برداشتن از روح عاطفی و قلب حساس شاعر است. شاعری که در کنار پرداختن به لهو و لعب و نشاط و شراب حامل روحی آکنده از اندوه و حسرت ناشی از آوارگی، عشق و دوری از پدر و مادر است.

سبک و شیوه شاعری امرؤ القیس

شعر امرؤ القیس به طبیعت وابستگی شدیدی دارد؛ از دیدگاه فنی دارای وحدت و انسجام والایی است. صنایع ادبی از قبیل تشبیه، استعاره و مبالغه، اگر چه در شعر او فراوان است، لطافت و صفای بدویت و نفس رقیق شاعر بر جذابیت آن می‌افزاید.

برخی از مورخان این شاهزاده شاعر را مبتکر فنون شعری دانسته، وی را نخستین کسی معرفی کرده اند که اشعارش را با گریه بر اطلال معشوق آغاز کرد. بی تردید امرؤ القیس زیباترین توصیفات شعری را دارد.

وی با استفاده از ذوق و قریحه توانمند شاعری خود، پیشگام همه شاعران بعد از خود در وصف برخی عناصر طبیعت است. تشبیهاتی که این شاهزاده عرب به صورت سمبولیک با تلمیح در هم می آمیزد، تأثیرات شگرفی با این ترکیب به سخن خویش می دهد و امتیاز قابل توجهی به شعرش می بخشد. بی تردید تشبیهاتی نظیر تشبیه پوست زن به پوست تخم مرغ یا خرامیدن زن به حباب روی آب و تشبیهاتی از این دست از ابتکارات این شاعر است. با همه لطافت و احساسی که در شعر امرؤ القیس موجود است، الفاظ خشن و سرکشی نیز در لابه لای ابیات او یافت می شود که نشان از اثرپذیری روح شاعر از سختی های روزگاری دارد که شاعر را درگیر و آواره نموده است.

خلاصه اینکه امرؤ القیس رهبری نهضتی را بر عهده دارد که بعدها به دوره شکوفایی نهضت شعر عرب معروف شد. درنگ کردن و گریستن بر خیمه معشوقه، ایجاد تحول در اوزان و بحور شعری (یاد آوری این نکته ضروری است که قبل از امرؤ القیس، بحر غالب در میان شعرا رجز بود که امرؤ القیس آنرا تغییر داد)، کاربرد صنایع و فنون ادبی و در رأس آن تشبیه، همگی عناصری است که نه تنها شعرای این نهضت، بلکه بسیاری از شاعران دوره های اسلامی، اموی و... را به تقلید از او وادار کرده است.

طبیعت در شعر امرؤ القیس

ویژگی مهم شعر دوره جاهلیت، تأثیر پذیری شاعران از عناصر مختلف طبیعی است اما درباره امرؤ القیس، طبیعت رکن جدایی ناپذیر شعرا و است. شاید دور شدن از خانواده و قرار گرفتن در محیط های بیابانی سبب شد تا شاعر بیشتر از هر چیز دیگر به تأمل در طبیعت بپردازد و از قرابت و همنشینی با برخی ارکان آن از جمله شتر، گرگ، شیرو... لذت ببرد و با آنان هم سخن شود.

فَقُلْتُ لَهُ لِمَا عَوَىٰ إِنَّ شَانَنَا قَلِيلُ الْعَنَىٰ إِنَّ كُنْتَ لِمَا تَمَوَّلُ

(معلقات سبع ص ۲۱)

(وقتی که گرگ زوزه کشید) من درنگ کردم و گفتم: ای گرگ من و تو فقیریم، هردوی ما به طلب برخاسته ایم اما چیزی به دست نیاوردیم.

توصیفات کم نظیر امرؤ القیس ناشی از چند موضوع است: اول عشق شدید و اشتیاق قوی به طبیعت. دوم: دوری جستن از غلو هنگام توصیف عناصر طبیعی.

در توصیف و تعریف طبیعت، امرؤالقیس، بیشتر از هر صفتی از تشبیه یاری گرفته و در این مسیر استادی خویش را بر همگان به اثبات رسانده است تا جایی که بسیاری از شاعران قدیم عرب سعی در الگو برداری از تشبیهات او داشته اند. علاوه بر این وی تشبیهات خود ساخته و جدیدی را برای اولین بار در شعرش به کار برد؛ از آن جمله است تشبیه زن به تخم مرغ (تاریخ ادبیات عرب الفاخوری ص ۶۷):

وَبِيضَةُ خَدْرِ لَا يَرَامُ خَبَاؤُهَا
تَمَتَّتْ مِنْ لَهْوِهَا غَيْرَ مُعْجَلِ

(معلقات سبع ص ۲۰)

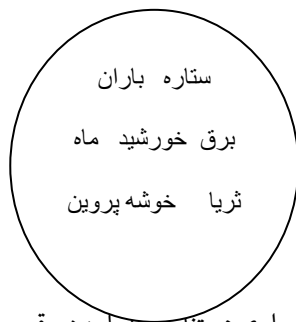
و چه بسا سپید اندامی چونان تخم مرغ که کس را یارای آن نبود که آهنگ خیمه اش کند و من بی هیچ شتابی از او بهره بردم.

این تشبیه برای اولین بار در بیتی از شعر امرؤالقیس آمده است آن گاه که در توصیف عشق آتشین خویش با زنی به نام فاطمه، او را مورد خطاب قرار داده است و به تخم مرغی تشبیه می کند که در پوششی از وقار و تحفظ مانع از دست درازی نامحرمان به حریم حرمت خود می شود؛ هر چند که از دیدگاه نگارنده این می تواند تشبیه مرکبی باشد که در آن یک هیئت کلی به هیئتی دیگر تشبیه می شود. بنا به تعریف دیگر سپید اندامی در خیمه ای مستحکم به تخم مرغ تشبیه می شود.

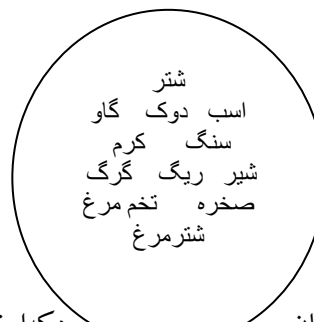
طبیعت در شعر امرؤالقیس

در این بخش دوایری ترسیم شده است که هر کدام بسیاری از موجودات یا جمادات ارضی، سماوی و طبیعی را به تصویر می کشد که امرؤالقیس در ابیات خود از آنها استفاده کرده است.

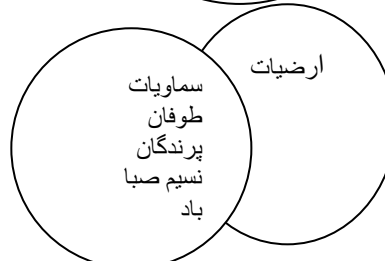
سماویات



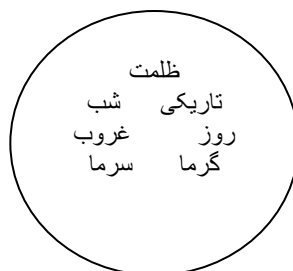
ارضیات



در این میان موجوداتی هستند که ارضی و سماوی هستند و میان این دو قوس قرار می گیرند:



هم چنین جلوه های دیگری از طبیعت که مورد توجه خاص امرؤ القیس بوده است و خود در دوایر مستقل قرار می گیرد؛ یعنی نامهایی که نه ارضی و نه سماوی بلکه حالاتی از طبیعت است. بسیاری از این اسمها در تشبیهات شاعر، بیانگر رنگهای مصنوعی است که او آنها را مشبه در نظر می گیرد؛ مانند شب برای سیاهی :



هر یک از ارکانی که در دوایر دیده می شود، اجزایی کوچکتر دارد؛ مثلاً شتر، اجزایی چون کجاوه، مهار، گوشت و... دارد که در این مختصر از ذکر همه آنها صرف نظر می شود. درنگاهی کلی بر همه گونه هایی که امرؤ القیس از طبیعت دریافت کرده و آنها را با استعداد خدادادی خود به صورت شعر در هم آمیخته است، می توان به این مسئله پی برد که شاعر، تمامی این تصاویر را از محیط زندگی و طبیعت بکر اطرافش به دست آورده و با تأمل بر هر یک از عناصر، تصویری بی بدیل (حداقل در آن دوره) آفریده است (نقدی بر مبنای زیباشناسی، ص ۱۲۲). تصویری که او از رایحه دل انگیز معشوق ارائه داده درست همان چیزی است که تا قرنهای بعد شاعران عرب و پس از آن شاعران پارسی گو آن را به عنوان الگو قرار دادند. جالبتر اینکه در بیان آن از همان جلوه های طبیعی بهره می گیرند که امرؤ القیس در شعر خویش به کار برده است؛ مانند مشک و نسیم صبا در این بیت :

اِذَا قَامَتَا تَضَوَّعَ الْمِسْكَ مِنْهُمَا نَسِيمَ الصَّبَا جَاءَتْ بِرِيَا الْقَرْنَفْلِ

آن دو (ام حویرث و ام رباب) که چون برمی خاستند، بوی مشک از آنان پراکنده می شد، گویی نسیم صبا رایحه عطر آگین قرنفل با خود آورده بود.

آنچه می توان از این بیت دریافت، تبحر شاعر در آفریدن آرایه هایی است که امروز پس از گذشت شانزده قرن در کتابهای زیباشناسی غرب، مورد تحلیل قرار گرفته و تحت عنوان صنعت پرسونو فیکاسیون که معنی فارسی آن تشخیص است (معانی بیان دکتر، شمیسا ص ۷۴) در ابیات مطرح شده است. اینکه نسیم صبا در این بیت به موجودی تشبیه شده که رایحه

خوش معشوقه را برای عاشق به ارمغان آورده ، بسیار واضح است که چنین تصویری ، اگرچه در زمان شاعر غریب بوده ، امروزه به فراوانی در اشعارشاعران جهان به کار می رود. یکی از زیباترین تصاویر شعری امرؤالقیس به بیتی مربوط است که در آن شاعر گوشت و پیه شترش را به رشته های تافته ابریشم تشبیه می کند؛ آنجا که وی شترش را برای دختران و دوستان معشوقه ذبح می کند:

فَظَلَّ الْعَذَارَى يَرْتَمِينَ بِلَحْمِهَا وَشَحْمِ كَهْدَابِ الدَّمَقْسِ الْمَفْتَلِ

(آن روز که برای دختران اشترم را کشتم) ، آنان خنده کنان ، گوشت و پیه آن را ، که چون رشته های تافته ابریشم سفید بود به جانب یکدیگر می انداختند. بدون کمترین تردید، می توان ادعا کرد که هیچ شاعری تا زمان امرؤالقیس این گونه ژرف به طبیعت اطراف خود نمی نگردتا جایی که حتی از امعا و احشای حیوانات نیز تصویری خیالی ارائه می کند.

مراعات النظیر در ابیات شاعر، صنعت آشنایی است . در بسیاری از موارد ، این صنعت شعری از طریق ادوات بدیهی طبیعت ساخته می شود. گاه این عناصر ، جانداران (اعم از حیوان و گیاه) و جماداتند.

نکته قابل توجه در این مبحث این است که مراعات النظیر در شعر امرؤالقیس هرگز بدون هدف یا تصادفی نیست ، بلکه تک تک ارکان و اجزای آن به زیبایی خالق یک تصویرزیاست بویژه جایی که شاعر آنها را به عنوان مشبه به به غرض ارائه یک تصویر خاص ایجاد می کند :

لَهُ أَيُّطَلَا ظَبْيٌ وَسَاقَا نَعَامَةٍ وَإِرْحَاءُ سِرْحَانٍ وَتَقْرِيبٌ تُتْفَلُ

کفلش به کفل آهو ، ساقهایش به ساق شتر مرغ ، گریزش به گریز گرگ و جهیدنش به جهیدن روباه بچه می ماند.

در این بیت تشبیهی هست که برای اولین بار و در شعر امرؤالقیس آمده است؛ یعنی تشبیه ساق پای معشوق به ساق شتر مرغ . ممکن است این گونه تشبیهات امروزه به مذاق برخی خوشایند نیاید، اما آنچه مسلم است شاعر چنین تصویری را از طبیعت بدوی (تاریخ ادبیات زبان عربی ، ص ۶۶) آن هم در دوره جاهلیت اقتباس کرده است . آهو ، شتر مرغ ، گرگ و روباه همگی مراعات النظیرهایی است که در مقصود مورد نظر شاعر، مشبه به واقع شده است.

اسب و شتر بیشترین تأثیر را بر شعر امرؤ القیس داشته است. دلیل آن معلوم است؛ مگر می توان عرب بیابانگرد، شکارچی و رزمنده بود و این دو رکن اصلی را همواره در کنار خود نداشت. از سویی این واقعیت که نگاه شاعر بر طبیعت محدود اطراف خود است، سبب می شود تا در اشعارش بیش از هر مورد دیگری به این دو بپردازد. اینجاست که ابیات بسیاری به توصیف و تعریف از این دو حیوان آمده، که در شعر امرؤ القیس و در اشعار همه شعرای معاصرش وجود دارد، اما نوع نگاه ها متفاوت است. تصویرهایی را که شاعر تیز بین از این حیوانات عرضه می کند، هرگز به ذهن همگانانش خطور نمی کند.

امتیازی که تشبیهات حسی و طبیعی امرؤ القیس بر دیگران دارد، این است که او گاه تشبیه را با تلمیح به شکلی سمبولیک (تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۶۷) در هم می آمیزد و با این ابتکار منحصر به فرد به کلام تأثیری شگرف می بخشد. این دستاورد از آنجا ناشی می شود که شاعر با نگاهی میناتورستی و با الهام از قوه تصور خارق العاده، جزئیات موجود در یک شیء را درمی یابد و آن گاه با گوشه چشمی بدانها (تلمیح) عبارتی اشاره گونه می سازد و مخاطب را به فکر و تعمق برای کشف جزئیات وادار می کند:

مِکْرٌ مَفْرٌ مُقْبِلٌ مُدْبِرٌ مَعَاً كَجَلْمُودِ صَخْرٍ حَطَّهَ السَّيْلُ مِنْ عِلِ
می تاخت، می نشست، روی می آورد، پشت می کرد، همچون صخره ای که سیلی کوه افکن از فراز به نشیب پرتاب کند.

در این بیت، شاعر این همه اوصاف و اشارات را برای معرفی اسب راهوارش به کار برده است.

اسب

اسب از عناصری است که امرؤ القیس در توصیفات خویش از آن بهره جسته است. اسب این حیوان نجیب برای اعراب بیابانگرد جنگجو بسیار ارزشمند و حیاتی بوده است. ممکن است شاعران در بسیاری از دوره های مختلف شعری، اسب را به گونه های مختلف به تصویر کشیده باشند؛ اما امرؤ القیس برای اولین بار این حیوان را به عصا یا به صخره ای عظیم تشبیه کرده است (الشعر والشعراء، ص ۷۰):

مِکْرٌ مَفْرٌ مُقْبِلٌ مُدْبِرٌ مَعَاً كَجَلْمُودِ صَخْرٍ حَطَّهَ السَّيْلُ مِنْ عِلِ
(معلقات سبع، ص ۲۱)

اسبم می تاخت ، می نشست ، روی میآورد ، پشت می کرد ، مانند صخره ای عظیم که سیلی کوهکن از فراز به نشیب پرتاب کند.

علی الذبل جیاش کأن اهترامه اذا جاش فيه حمیه علی مرجل

اسب من، چون از نشاط گرم گردد، شکستن شیهه اش در گلو گویی صدای جوشش آب دیگ است. امرؤ القیس در این بیت ، تشبیه خود ساخته دیگری آورده ، چنانکه جزئی از یک هیئت کلی را (شیهه اسب) استخراج ، و آن را به صدای جوشش آب تشبیه کرده است. باد پای تیز تک ، چست و چالاک ، رهنورد ، ستر اندام ، باد پای کوه پیکر ، صخره عظیم صفاتی است که شاعر در توصیف اسب خود به کار برده است:

وقد أعتدی والطير في وكناتها	بمنجرد قيد الأوابد هيكل
مكر مفر مقبل مدبر معاً	كجلمود صخر خطه السيل من عل
كملت يزل اللبد عن حال متنه	كما زلت الصفاء بالمتزل
على الذبل جیاش كأن اهترامه	إذا جاش فيه حمیه علی مرجل
مسح إذا ما السابحات على الوتى	أثرن الغبار بالكدید المرگل
يزل العلام الخف عن سهواته	ويلوى بأثواب العنيف المتقل
درير كخذروف الوليد أمرة	تتابع كفيه بخيط موصل
له أبطلا ظبي وساقا نعامه	وإرخاء سرحان وتقريب تنقل
ضلع إذا استدبرته سد فرجه	بضاف فويق الأرض ليس بأعزل
كأن على المتنين منه إذا انتحى	مداك عروس أو صلاية حنظل
كأن دماء الهاديات بنحيره	عصاره حناء بشيب مرجل

بسا بامدادی که هنوز پرندگان در آشیان غنوده بودند و من بر اسب باد پای کوه پیکر وحشی شکم می نشستم و به شکار می رفتم .

اسبم در یک لحظه پیش می تاخت ، پس می نشست ، روی می آورد ، پشت می کرد و در این حال به صخره ای عظیم می ماند که سیلی کوه کن از فراز به نشیب پرتاب کند. و چون تخته سنگی که از فرط صافی و همواری ، قطره باران را از خود فرود می غلتاند ، نمذ زین از پشت کمیت راهوار من می لغزد.

اسب لاغر میان من چون از نشاط گرم گردد، شکستن شیشه اش در گلو گویی صدای جوشش آب دیگ است.

چون اسبان دیگر از تکاپو در مانند و از فرط خستگی خاک بر انگیزند، بادپای من همچنان بیابان را زیر سم در می نوردد.

کودک چست چون بر آن نشیند از پشت بلغزاند و چون مردی قوی سوارش شود، چنان بتازد که جامه از تن او بر کند.

رهوردی که در شتاب و سبکی به باد ریشه ماند به وقتی که کودک ریسمان دراز را پی در پی با دو دست بکشد؛ آن سان که گسسته گردد.

کفلش به کفل آهو، ساقهایش به ساق شتر مرغ، گریزش به گریز گرگ و جهیدنش به جهیدن بچه روباه ماند.

ستبر اندامی که چون از عقب او را بنگری، بینی که دم راست و انبوهش که تا نزدیک زمین می رسد، فاصله میان دو پایش را پر کرده است.

پشت صاف او چون به سویی سر برمی گرداند به سنگ عبیر سای عروسان یا به سنگ حنظل سای ماند.

گردنش که از خون شکارانی که پیشاپیش دیگران می گریزند رنگین است، ریش حنا بسته و شانه زده سالخوردگان را به یاد می آورد.

تشبیهاتی که درباره اسب در ابتدای بحث آورده شد، آن را بایک هیئت کلی به تصویر می کشید؛ اما با دقت در این ابیات آشکار می شود که اجزای آن نیز مورد نظر شاعر بوده است. از جمله صدای شیشه، کفل، ساق، دم، پشت و گردن آن به عناصر طبیعی تشبیه شده است و در این تصویر آفرینی، وجه شبه های بسیار زیبا اما ساده و قابل دسترس به چشم می خورد؛ و جوهی که با همه سادگی در ابتدای امر به ذهن هر شاعری جاری نمی شود.

گردنی که به واسطه سرخی ناشی از خون شکاران، شبیه ریش حنا بسته پیر مردان است. صدای شیشه ای که از شدت شکوه و صلابت، صدای جوشش آب در دیگ را ماند؛ اگر چه پس از ایجاد توسط شاعر، ساده به نظر می رسد. در اصل حالت سهل و ممتنعی دارد که تنها شاعری چون امرؤ القیس از عهده آفرینش آن بر می آید.

بیابان

بیابان اولین بار در شعر امرؤالقیس به شکم گورخران، تشبیه شده است. زوزه گرگ که در اشعار برخی شاعران معمولاً به ناله و مویه تشبیه می‌شددر بیت امرؤالقیس به ناله عیالمندان رنجور، تشبیه شده است که این نوع نیز برای اولین مرتبه در اشعار یک شاعر عرب دیده می‌شود:

وَادِ كَجَوْفِ الْعَيْرِ قَفْرٍ قَطَعْتُهُ بِهِ الذَّبُّ يَعْوَى كَالخَلِيعِ الْمَعْلِيلِ

بسا بیابانی که خشک و بی آب و علف، چون شکم گورخران را در نور دیدم و زوزه گرگ گرسنه چون ناله عیالمندان زندگی باخته به گوش می‌رسید.

عشق

عشق در شعر امرؤالقیس از نوع طبیعی است و احساسات معنوی با جنبه‌های عرفانی هرگز در آن راه ندارد. البته نباید انتظار داشت که در شعر عرب دوره جاهلیت چنین ویژگی‌هایی یافت شود. عشق‌های اشعار عرب آن دوره از حد وصال مادی تجاوز نمی‌کرد و آلام شعرای عاشق از فراق معشوقگان، ناشی از همین جنبه مادی است و بس.

عشق فاطمه (عنیزه)، اگر چه خانمان سوز و فراق افکن است، آن طور که امرؤالقیس را مدهوش و دیوانه بیابانها می‌کند، کاملاً ساده و طبیعی است و هرگز در اعماق روح انسان ریشه ندارد. حیا، باورهای معنوی و ادب، هیچ یک مانع از بیان حوادث عشقی در زندگی شاعر نمی‌شود بویژه آنجا که شاعر ناگاه بر سر معشوق می‌آید و او با لحنی عشوه‌گرانه ملامتش می‌کند (تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۶۰)؛ شیوه‌ای که بعدها مورد توجه شاعران بعد از وی قرار گرفت و تقلید شد.

این سبک شعری زمانی به اوج رسید که امرؤالقیس حوادث عاشقانه را با توصیف و حکایت و گفتگو، همراه با خاطرات گونه‌گون درهم آمیخت؛ خاطراتی که گاه زشت و گاهی هم زیباست و گاه چنانکه قبلاً اشاره شد از رعایت ادب و شرم و حیا دور بود.

نگاهی به اشعار عاشقانه امرؤالقیس با این ویژگی‌ها شباهتی میان این گونه ابیات با شعر دوره وقوع در ایران قرن دهم در ذهن ایجاد می‌کند. این دیدگاه هر چند قابل بررسی است، نگارندگان به یقین بر این امر آگاه نیستند که شاعران دوره وقوع (شاعران قرن دهم ه. ق.) در

ایران هستند که مکتب وقوع را بنا نهادند و بنیان آن بر پایه واقعیاتی بود که میان عاشق و معشوق روی می داده است. وقایعی که عموماً عادی و به دور از روابط انسانی و سبب آشوب و فتنه انگیزی می شد و به صورت عشق‌هایی مطرح می شد. (واضع این مکتب شاعری به نام لسانی شیرازی بود.)

اینکه این شاعران تحت تأثیر مستقیم آراء امرؤ القیس بوده اند یا این افکار از طریق واسطه‌هایی به ایشان رسیده است، اینکه شاعران دوره مورد نظر، وارثان اشعار عاشقانه امرؤ القیس بوده یا تشابه شعر آنها از دیدگاه توصیفات عاشقانه با شعر این شاعر عرب تصادفی بوده باشد، هر دو نمایانگر این واقعیت است و آن بیان وقایع عاشقانه‌ای است که میان عاشق و معشوق پیش آمده و شاعر عاشق به دور از هر گونه حجب و حیایی آنها را به تصویر کشیده است. نمونه‌هایی از اشعار عاشقانه امرؤ القیس که شاهدهی براین ادعا است:

وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ	وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ
وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ	وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ
وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ	وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ
وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ	وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ
وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ	وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ
وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ	وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلِ

(معلقات ص ۲)

ای فاطمه، این عشوه‌گریها را فروگذار و اگر می‌خواهی از من جدا شوی، راهی بهتر بیاب. عشق تو هلاک‌جان من است و قلب من رام‌دستان تو، هم از این روی سرگردان شده‌ای. اگر برخی خصال مرا نپسندیده‌ای، قلبم را از قلبت بیرون کن. چشمانت سرشک‌نریخت جز اینکه خواستی با دو تیر نگاه، دل خاکسار پاره‌پاره شکسته مراتیر باران کنی.

وچه بسا سپید اندام پرده‌نشینی چونان تخم مرغ که کس را یارای آن نبود که آهنگ خیمه‌اش کند و من بی هیچ شتابی از او تمتع گرفتم.

سادگی و بی‌پیرایگی که اشتیاق غرور‌آمیز عاشق را به معشوق می‌نمایاند، همراه با تصویرهای طبیعی و گاه خود ساخته امرؤ القیس (نظیر تشبیه تخم مرغ که قبلاً به تفصیل بدان پرداخته شد) در این ابیات آشکار است. این تصاویر طبیعی و زیبا در ابیات بعدی ادامه

می یابد (تشبیهاتی همچون ستاره پروین) تاجایی که کم کم از رعایت شئون اخلاقی هم می گذرد:

تَعَرَّضَ اِثْنَاءِ الوِشَاحِ الْمُفَصَّلِ	إِذَا مَا الثَّرِيَا فِي السَّمَاءِ تَعَرَّضَتْ
لدى السِّتْرِ إِلَّا لِبَسَةِ الْمُتَفَضَّلِ	فَجِئْتُ وَقَدْ نَضَّتْ لِنَوْمِ ثِيَابِهَا
على هَضِيمِ الكَشْحِ رِيَا الْمُخَلَّخِ	هَصَّرْتُ بِقَوْدِي رَأْسَهَا فَتَمَايَلَتْ
تراثِهَا مَصْقُولَهُ كَالسَّجْنَجَلِ	مُهْفَهْفَهُهُ بِيضَاءُ غَيْرِ مُفَاضِضِهِ
غذاها نَمِيرُ المَاءِ غَيْرُ الْمُحَلَّلِ	كَبِكَرِ المَقَانَاةِ البِيضِ بَصْفَرَةٍ
بناظِرُهُ مِنْ وَحْشٍ وَجَرَهُ مُطْفَلِ	تَصَدَّدَتْ وَتُبْدَى عَنِ أَسِيلٍ وَتَتَقَى
إِذَا هِيَ نَصَّتُهُ وَلَا بِمُعْطَلِ	وَجِدِّ كَجِدِّ الرِّثْمِ لَيْسَ بِفَاحِشِ
أَثِيثِ كَقَنَوِ النِّخْلَةِ الْمُتَعَثِّكَلِ	وَفَرَعِ يَزِينُ المَتْنِ أَسْوَدَ فَاحِمِ
وساقِ كَأَنْبُوبِ السَّقَى المَذَلَّلِ	وَكَشْحِ لَطِيفِ كَالجَدِيلِ مُخَصَّرِ
مَنَارُهُ مُمَسَّى رَاهِبٍ مُتَبَتَّلِ	تُضِيءُ الظَّلَامَ بِالْعِشَاءِ كَأَنَّهَا

وآن بدان هنگام بود که ستاره پروین آهنگ غروب داشت و آن مجموعه درخشان مانند دورشته مروارید بود که در میان هر دو مهره آن زبرجدی نشانده باشند.

وقتی بر در پرده سرایش رسیدم، جز جامه خواب، دیگر جامه ها از تن بیرون کرده بود. او را به جانب خویش فرو کشیدم و آن باریک میان با آن ساقهای فربهش، روی بر من نهاد. میانی باریک، پوستی سفید، اندامی متناسب و سینه ای چون آینه درخشان داشت. چون بیضه شتر مرغ، سپیدی را به زردی در آمیخته است، او از آبی گوارا و زلال پرورش یافته است.

گاه پرهیز می کرد و گاه دیدار می نمود و در آن حال نگاهش، نگاه آهوان و جره را به یاد می آورد به وقتی که بچه های خود را می طلبند.

گردنی جواهر نشان و متناسب، که چون آن را بالا می گرفت، جلوه غزالان سپیداندام بیابان را داشت و گیسوانش به بالا گراییده بود و آن چنان مجعد و انبوه که بافه ها در چین و شکنش گم می شد.

میان باریکش در لطافت چون افساری بود از چرم بافته و ساقهای ظریفش چون نی های بردی بود که درختان خرما بر آن سایه افکنده باشند.

چهره‌اش در شب قیرگون، چون فانوس رهبانان از دنیا بریده دیرنشین، تاریکی را روشن می‌سازد. مجموعه این ابیات، توصیف عشق شاعر به معشوق خویش است. در این چند بیت واقعیات رویداده میان آن دو به نظم در آمده (درست شبیه اشعار شاعران مکتب وقوع در ایران) است. از سوی دیگر شاعر از بیان مسائل مبتذل و گاه مستهجن ابایی ندارد. در این میان تشبیه طبیعی، رکن اصلی تصویر آفرینی‌های ساده اما مؤثر شعر امرؤ القیس را تشکیل می‌دهد. ستاره پروین، سینه چون آینه، گونه ای چون بیضه شتر مرغ، نگاهی همانند نگاه آهوان، جلوه ای شبیه جلوه‌غزالان سپیداندام یا میانی نظیر افسارباخته از چرم و ساقهای چون نی معشوق و چهره درخشان همچون فانوس رهبانان، همگی ساده ترین گونه‌های تشبیه حسی و طبیعی است که می‌توان هر یک از آنها را در اطراف شاعر مشاهده کرد.

برخی از این تشبیهات ارضی بوده است (مانند بیضه، آهو، آینه و فانوس و برخی دیگر سمایی (مانند ستاره پروین). تعدادی از این تشبیهات برای اولین بار توسط امرؤ القیس آفریده شده و تعدادی در زمان او رایج بوده است.

رعد و برق

دیدن برق درخشان آسمان در لابه لای ابرهای متراکم در ذهن شاعر تأثیر عمیقی ایجاد کرده و او را بر آن داشته است تا در توصیف آن اهتمام ورزد؛ چنانکه چندین بیت را به این لحظات زیبا و باشکوه طبیعت اختصاص داده است:

أصاح تری برقا أریک و میضه	کلمع الیدین فی حی مکلل
یضی سنه أو مصایح راهب	أمال السلیط بالذبال المقتل
فعدت له و صحتی بین ضارج	وبین العذیب بعد ما متأملی
علی قطن بالشیم ایمن صوبه	وایسره علی الستار فیدبل
فأضحی یسح الماء حول کتیفه	یکب علی الأذقان دوح الکنهیل

ای دوست من! آیا برقی را که درخشش آن میان ابرهای متراکم بسان حرکت دستهاست دیده ای؟

پرتو آن چراغ رهبانان بود که هر بار بر فتیله‌های آن روغن افزایند.

با همراهانم به میان ضارح و عذیب رسیده بودیم ، من نشستم و از دور گاه چشم به آن ابر تیره دوختم.

کران تا کران افق را گرفته بود ؛ از یک سو جانب راستش بر کوه قطن بود و جانب دیگرش بر جبال ستار و یذبل خیمه زده بود.

به ناگاه باران سیل آسا بگرفت و سیلی دراز آهنگ و بیچان وزمین افکن از اطراف کتیفه سرازیر شد آن سان که درختان کهنبل را از جای بکند.

رعد و برق دو رکن مهم طبیعت به شمار می آید. بازتاب آنها همواره در اشعار شاعران دوره های گوناگون بروز و نمود یافته است. شاعران زیادی در طول تاریخ ادبیات ظهور کردند که هر یک تصویر ذهنی خود را از عناصر طبیعی در شعر وارد کرده اند.

امرؤ القیس نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. از اینرو تصویری که او از یک رویداد معمولی طبیعی یعنی رعد و برق نشان می دهد، گاه به صورت دستهایی جلوه می کند و زمانی چون چراغ رهبانان نمودار می شود.

ابر این سمبل سخاوت و بخشش ، که همه شاعران در توصیف آن نگاهی یکسان دارند در شعر امرؤ القیس، بازرگانی را می ماند که در سوداگری خود تنها به فکر خریداران است ، نه سود خویش و متاعش گلهای رنگارنگی که رایگان در معرض دید خریداران قرار می دهد:

وَأَلْقَى بِصَحْرَاءِ الْغَيْطِ بَعَاةً نَزُولَ الْيَمَانِي ذِي الْعِيَابِ الْمَحْمَلِ

و آن ابر ، باربر صحرای غیط فرو نهاد ویر آن گل و گیاه رویانید ، چون بازرگان یمانی که متاع رنگارنگ خویش را در نظر خریداران بگشاید.

در این بیت صنعت پرسونوفیکاسیون وجود دارد که در آن ابر به انسان بازرگانی تشبیه شده است.

شب در اشعار امرؤ القیس

شب در شعر امرؤ القیس پدیده ای پر راز و رمز است . او شب را ابزاری برای آزمایش صبر و تحمل می داند . هنگام شب تصویرهای طبیعی زیبایی جلوه گر می شود که با دمیدن صبح ، همه آنها بناگاه در دل آسمان پنهان می گردند ؛ گویی خوابی بوده که با بیداری محو شده یا اینکه اصلاً وجود نداشته است . ماه و جلوه گریش به هلال کمانی می ماند و گاه به قرص نانی یا تک تک ستارگان به چشمانی می ماند که بر زمین خیره شده اند یا پولکانی

که بر چادر مشکی متصل هستند یا به صورت جمعی، تصویرهای خیره کننده ای را پدیدار می کنند؛ از خرس بزرگ و کوچک گرفته تا خوشه و شیر و...، همه این ارکان و عناصر طبیعی شبانگاهی، عرصه ای برای عرضه کالای مورد نیاز شاعر در آفریدن تصاویر شگرف شده است.

وَلَيْلٌ كَمَوْجِ الْبَحْرِ أَرْخَى سِدْوَلَهُ	عَلَى بَأَنْوَاعِ الْهَمُومِ لَيْتَلَى
فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا تَمَطَّى بِصُلْبِهِ	وَأُرْدَفَ أَعْجَازًا وَنَاءً بِكَلْكَلِ
أَلَا أَيُّهَا اللَّيْلُ الطَّوِيلُ أَلَا انْجَلِي	بِصُبْحٍ وَمَا الْإِصْبَاحُ مِنْكَ بِأَمْتَلِ
فَيَا لَكَ مِنْ لَيْلٍ كَأَنَّ نُجُومَهُ	بِكُلِّ مُغَارِ الْفَتْلِ شُدَّتْ يَبْدُبَلِ
كَأَنَّ الثَّرِيَّا عُلَّقَتْ فِي مَصَامِهَا	بَأَمْرَاسٍ كَتَّانٍ إِلَى صَمِّ جَنْدَلِ

چه بسا شبی چون موج دریا سهمناک و دمان که دامن قیر گون خود بر سر من فرو کشید و خواست صبر مرا بیازماید.

و هنگامی که درازی آن از حد گذشت و آغاز و انجامش را فاصله ای عظیم پدید آمد، فریاد زدم: ای شب طولانی دریاچه های روز را بگشای؛ هر چند عاشق دلخسته را پرتو بامدادی از تیرگی شامگاهی خوشتر نیست.

شگفتا از شبی که گویی اختراش را با ریسمانهای تافته بر صخره های کوه یذبل بسته اند. گویی ثریا در قرارگاه خود با ریسمانهای کتان به صخره های سخت آویخته شده بود. شب و عاشق دو یار دیرینه اند، معمولا عاشق آن گاه که در فراق یار مضطرب و دردمند است با شب به گفتگو می نشیند و شب پرده دار اسرار اوست. عاشق دلخسته شب را بر روز بدون محبوب ترجیح می دهد.

در توصیف شب، امرؤ القیس تصاویری بدیلی را از تک تک عناصر طبیعی قابل رؤیت شبانگاهی می آفریند. او برای اولین بار، شب را به امواج سهمناک دریا تشبیه می کند و مدت زمان آن را وسیله ای برای آزمون تحمل خود قرار می دهد. ستارگان را پولکهایی می داند که با ریسمان به بلندی کوه یذبل بسته باشند و ثریا را نیز همین گونه به تصویر می کشد. نواحی طبیعی، که شاعر از آنها عبور کرده یا مکانهایی که او آنها را محل زندگی خود قرار داده است از شهر و دیار یا دشت و کوهستان در شعر امرؤ القیس وارد شده است.

از آن گونه است نامهایی چون تیماء (روستایی در عربستان) قنان (کوهی از بنی اسد) ثبیر (نام کوهی) غبیط (نام مکانی) وجوه (نام مکانی) داره جلجل (نام مکانی) توضیح و مقراه (نام دو مکان در عربستان):

فَتَوْضِحَ فَاَلْمَقْرَاهُ لَمْ يَعْفُ رَسْمُهَا	لَمَا نَسَجَتْهَا مِنْ جَنُوبٍ وَشَمَالٍ
أَلَا رَبِّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهُنَّ صَالِحٍ	وَلَا سِيْمَا يَوْمٍ بَدَارَهُ جُلْجُلٍ
وَمَرَّ عَلَى الْقَنَانِ مِنْ نَقْيَانِهِ	فَأَنْزَلَ مِنْهُ الْعَصْمَ مِنْ كُلِّ مَنْزِلٍ
وَتَيْمَاءَ لَمْ يَتْرُكْ بِهَا جِدْعَ نَخْلَاهُ	وَلَا أُطْمَأْ إِلَّا مَشِيداً بِجَنَدَلٍ
كَأَنَّ ثُبَيْراً فِي عَرَانِينَ وَيَلِيهِ	كَثِيرٌ أَنَاسٍ فِي بَجَادٍ مُزْمَلٍ
تَصَدُّ وَتُبْدِي عَنْ أُسَيْلٍ وَتَتَّقِي	بِنَاظِرَةٍ مِنْ وَحْشٍ وَجَرَّةٍ مُطْفَلٍ

روزگاران گذشت و هنوز وزش بادهای جنوب و شمال، آثار خیمه ها و خاکستر اجاقهایشان را نزدوده است.

در کنار آنان چه روزهای خوشی را گذرانیدی، بویژه آن روز که به دارة جلجل بودی. از ریزش باران بر کوه قنان، بزهای کوهی هراسان پایین جهیدند و روی به صحرا نهادند. آن گاه سیل به قریه تیماء روی نهاد و در آن زرع و نخیلی بر جای نگذاشت و هر سرای و عمارتی را - جز آنها که از سنگ و گچ پی افکنده و افراشته بودند - ویران ساخت. گویی کوه ثبیر در آغاز ریزش باران، چون مردم بزرگوار، جبه ای راه بر تن کرده بود.

گاه پرهیز می کرد و گاه دیدار می نمود و در آن حال، نگاهش نگاه آهوان و جرّه را به یاد می آورد به وقتی که بچه های خود را می طلبید.

نتیجه

در پایان این مقاله، ذکر چند نکته در خصوص شعر امرؤالقیس ضروری است:

* امرؤالقیس بزرگترین شاعر دوره جاهلیت است و او را باید همچون رودکی شاعر پارسی گوی ایرانی، پیشوای شعر عرب دانست که چه در زمان حیات و چه بعد از مرگش، همواره مورد نظر شاعران بعد از خویش قرار گرفته است.

* بیشترین تقلید از شیوه شاعری و تصویر آفرینی، چه مستقیم یا غیرمستقیم، چه در زمان حیات او یا بعد از مرگ از این شاعر صورت پذیرفته است.

* برخی تصاویر برای نخستین بار، توسط این شاعر عرب آفریده شده؛ تصاویری که بعد از مرگ او در اشعار دیگران به کار رفته است.

* شعر امرؤ القیس از دیدگاه تاریخی بسیار مهم است؛ زیرا بسیاری از عناصر مکانی و طبیعی دوره جاهلیت را در ابیات خود به کار برده است؛ حتی گاهی از نظر سیاسی نیز قابل بررسی است. بدین سبب که برخی حوادث سیاسی آن روزگاران، همچون جنگها و کشمکشها در شعر وی اشاره شده است.

* در شعر امرؤ القیس طبیعت باشکل ساده خویش، جلوه گر است؛ دشتها، کوهها، جانوران، شب و روز، آسمان، ستارگان، دریاها، بادها و سایر اشکال طبیعی با چشم تیز بین شاعر به تصویر کشیده شده است.

* صنعت تشبیه بیشترین سهم را در آفرینش تصاویر بر عهده داشته است.

فرجام سخن اینکه شعر امرؤ القیس، هر چند به دوره جاهلیت متعلق است، همواره از زمان خویش جلوتر است. به این دلیل، امرؤ القیس، این شاهزاده شاعر عرب را باید متعلق به همه اعصار و دورهها دانست که نقش او در دنیای ادبی عرب (یا سرزمینهایی که تأثیر ادب عرب در آنها برجسته است) همواره برجسته و درخشان خواهد بود.

فهرست منابع

- ۱- ابن قتیبه، مقدمه الشعر و الشعراء، مترجم: آ. آذرنوش، انتشارات امیر کبیر، تهران (۱۳۶۳)
- ۲- اسکندری، احمد، عنانی، مصطفی، الوسیط، مترجم: رادمنش، انتشارات جامی، تهران (۱۳۷۳)
- ۳- الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، مترجم: عبدالمحمد آیتی، انتشارات توس، تهران (۱۳۶۱)
- ۴- امروالقیس، دیوان، مصحح: حنا الفاخوری، وفا البانی، انتشارات دارالجلیل، بیروت (ق.ه. ۱۴۰۹)
- ۵- آیتی، عبدالمحمد، معلقات سبع، انتشارات سروش، تهران (۱۳۷۱)
- ۶- بروکلیمان، کارل، تاریخ الادب العربی، مترجم: عبدالحلیم نجار، دارالکتاب الاسلامی، قم (۱۳۸۴)
- ۷- رازی، فریده، فرهنگ عربی در فارسی معاصر، نشر مرکز، تهران (۱۳۶۶)
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، تهران (۱۳۷۰)
- ۹- شمیسا، سیروس، سبک شناسی شعر، انتشارات فردوس، تهران (۱۳۷۲)
- ۱۰- شمیسا، سیروس، بیان، انتشارات فردوس، تهران (۱۳۷۲)
- ۱۱- شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی، مترجم: عبدالحلیم نجار، دارالکتاب الاسلامی، قم (۱۳۸۴)
- ۱۲- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، انتشارات فردوس، تهران (۱۳۷۲)
- ۱۳- طالبیان، یحیی، صور خیال در شعر سبک خراسانی، انتشارات عماد، کرمان (۱۳۷۸)
- ۱۴- عبدالجلیل ج.م، تاریخ ادبیات عرب، مترجم: آ. آذرنوش، انتشارات امیر کبیر، تهران (۱۳۸۱)
- ۱۵- غریب، رز، نقدی بر زیبایی شناسی عربی، مترجم: نجمه رجایی، انتشارات فردوسی، مشهد (۱۳۷۸)

- ۱۶- فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، دارلعلم للملایین، بیروت (۱۳۷۶)
- ۱۷- گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، مترجم: محمد تقی فخر داعی، انتشارات دنیای کتاب، تهران (۱۳۷۸)
- ۱۸- معین، محمد، فرهنگ لغات فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران (۱۳۷۸)